

ARM

FACULTY OF LITERATURE AND HUMANITIES

A THESIS SUBMITTED TO THE GRADUATE OFFICE IN PARTIAL FULFILMENT OF
THE REQUIREMENT FOR THE DEGREE OF M.A IN PHILOSOPHY

SCIENTIFIC REALISM WITH EMPHASIS ON KARL POPPER'S IDEAS

BY:

JAFAR MAZHABI

SUPERVISOR:

DR. ABDORRAZZAGH HESAMIFAR

COUNSELOR:

DR. SAYYED MASOUD SAYF

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

پایان‌نامه برای دریافت درجه‌ی کارشناسی ارشد فلسفه

رنالیسم علمی با تاکید بر آراء کارل پوپر

نگارش:

جعفر مذهبی

استاد راهنما:

دکتر عبدالرزاق حسامی‌فر

استاد مشاور:

دکتر سید مسعود سیف

تقدیم به برادرم

که شیفته‌ی زندگی و دانستن بود اما شکار مرگ و خاموشی شد

و به نهال نازک کوچکش

تا جان پاکش با نسیم اندیشه و خرد بهار تناوردگیش را آغاز کند.

با تقدیر و تشکر فراوان از اساتید محترم آقایان

دکتر عبدالرزاق حسامی فر استاد راهنما و دکتر سید مسعود سیف استاد مشاور

و همه‌ی اساتید محترمی که بر جهل بسیطم دانش افزوده و بر جهل مرکبم صبوری کردند.

و همچنین با قدردانی فراوان از همسرم که در امر نگارش و ویرایش اثر یاری‌ام کردند.

چکیده:

بسیاری از تئوری‌های علمی هویت غیرقابل مشاهده‌ای را فرض می‌کنند که هرگز نمی‌توان وجودشان را به طور مستقیم اثبات کرد. تنها راه اثبات وجودشان از طریق پیش‌بینی‌های موفق است که از آن تئوری‌ها ناشی می‌شود؛ اما این رویکردی است که تنها رئالیست‌های علمی آن را قبول دارند و آنتی‌رئالیست‌ها نمی‌پذیرند. به عبارت دیگر، رئالیست‌ها معتقدند که می‌توان وجود هویت نظری را از موفقیت یک تئوری در عرصه‌ی پیش‌بینی با استفاده از برهان IBE (استنتاج به قصد بهترین تبیین) استنتاج کرد؛ بر عکس رئالیست‌ها، آنتی‌رئالیست‌ها با تکیه بر برهان تعیین ناقص و برهان فرااستقرایی بدبینانه، این رویکرد را رد می‌کنند. موضوع رئالیسم علمی معمولاً از سه دیدگاه بررسی می‌شود: متافیزیکی (وجودشناختی)، معرفتی و معناشناختی. دیدگاه متافیزیکی درباره‌ی وجود مستقل از ذهن هویت نظری بحث می‌کند. دیدگاه معرفتی به باورهای ما درباره‌ی پیشرفت‌های علمی و دیدگاه معناشناختی به چگونگی تفسیر ما درباره‌ی شرایط صدق گزاره‌های علمی مربوط است؛ در ضمن این موضوع می‌تواند مباحث گوناگونی مثل عقلانیت، نسبی‌گرایی، واقعیت و نمود، تئوری‌های مربوط به حقیقت، تبیین و غیره را شامل شود.

در موضوع رئالیسم علمی مناقشات بی‌پایان زیادی وجود دارد. به نظر می‌رسد راه حل کارل پوپر برای حل مشکل استقرا و توجیه‌گرایی در علم، یعنی همان معرفت حدسی، با تأکید بر عقلانیت انتقادی و رئالیسم متافیزیکی تا حدودی می‌تواند پایان‌بخش این مناقشات باشد.

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه.....
مقدمه.....	۱.....
فصل اول: فلسفه‌ی کارل پوپر.....	۶.....
۱. ۱. عقلانیت انتقادی.....	۸.....
۱. ۱. ۱. رابطه‌ی عقلانیت انتقادی با مبنای‌گرایی و نسبی‌گرایی.....	۱۱.....
۱. ۲. فلسفه‌ی علم کارل پوپر.....	۱۷.....
۱. ۲. ۱. استقرار.....	۱۷.....
۱. ۲. ۲. معیار ابطال‌پذیری.....	۲۱.....
۱. ۲. ۳. تئوری‌ها و روش قیاسی نفی تالی.....	۲۳.....
فصل دوم: رئالیسم و آنتی‌رئالیسم علمی.....	۲۸.....
۲. ۱. موضوع رئالیسم و آنتی‌رئالیسم علمی.....	۳۱.....
۲. ۱. ۱. رئالیسم علمی از دیدگاه مایکل دویت.....	۳۴.....
۲. ۱. ۲. رئالیسم علمی از دیدگاه جرت لپلین.....	۳۶.....
۲. ۱. ۳. رئالیسم علمی از دیدگاه ون فراسن.....	۳۸.....
۲. ۱. ۴. رئالیسم علمی از دیدگاه پوپر.....	۴۰.....
فصل سوم: مناظرات بین رئالیست‌ها و آنتی‌رئالیست‌ها.....	۴۷.....

۴۹	۳. ۱. برهان تعیین ناقص.....
۵۰	۳. ۱. ۱. برهان تعیین ناقص ضعیف.....
۵۲	۳. ۱. ۲. برهان تعیین ناقص قوی.....
۵۳	۳. ۱. ۲. ۱. کل‌گرایی کوآین.....
۵۵	۳. ۱. ۲. ۲. برهان تعیین ناقص قوی در علم.....
۶۱	۳. ۱. ۲. ۳. تحویل‌گرایی پوزیتیویستی.....
۶۱	۳. ۱. ۲. ۴. رویکرد قرارداد‌گرایانه.....
۶۲	۳. ۱. ۲. ۵. رویکرد ساخت‌گرایان اجتماعی.....
۶۳	۳. ۱. ۲. ۶. رویکرد تجربه‌باوری ساخت‌گرا.....
۶۴	۳. ۱. ۲. ۷. رویکرد پوپر.....
۶۶	۳. ۲. برهان تبیین‌کنندگی.....
۶۸	۳. ۲. ۱. استنتاج به قصد بهترین تبیین.....
۷۲	۳. ۳. برهان فرااستقرایی بدبینانه.....
۷۴	فصل چهارم: ریشه‌های تاریخی مبحث رئالیسم و آنتی‌رئالیسم علمی.....
۷۵	۴. ۱. واقعیت و نمود.....
۷۹	۴. ۲. رئالیسم متافیزیکی یا متافیزیک جهان خارج.....
۸۴	۴. ۳. پوزیتیویسم منطقی.....

۴. ۴) دیدگاه پوپر نسبت به پوزیتیویست‌ها و نگرش کلی او نسبت به علم..... ۸۸

فصل پنجم: حقیقت..... ۹۴

۵. ۱) مفهوم حقیقت و تعاریف رایج آن..... ۹۶

۵. ۲) پوپر و قراردادگرایی..... ۹۹

۵. ۳) پوپر و مفهوم حقیقت..... ۱۰۳

نتیجه..... ۱۰۷

منابع..... ۱۰۹

مقدمه:

عقل قوانین خود را از طبیعت آن‌گونه که در آن هست استخراج نمی‌کند بلکه قوانین خود را که از پیش دارا است بر آن اعمال می‌کند.

حقیقت آن‌گونه که هست بر اذهان ما نقش نمی‌بندد بلکه آن‌گونه که ذهن ما مقدر کرده بر ما پدیدار می‌شود.

این دو جمله را می‌توان با اندکی تسامح چکیده‌ی اندیشه‌ی کانت در موضوع انقلاب کوپرنیکی دانست. انقلاب کوپرنیکی کانت، نمونه‌ی والا و تثبیت‌شده‌ی آزاداندیشی عصری بود که پیش از آن با جایگزینی قوانین طبیعت به جای قوانین الهی، ذهن به جای عین، معرفت‌شناسی به جای وجودشناسی و اساساً با روی کار آمدن اندیشه‌ی مدرن و تأکید بر عقلانیت آزاد و بی‌مرجع آغاز شده بود.

کانت در انقلاب کوپرنیکی خود صریحاً می‌گوید برای اینکه از ضرورت و کلیت قوانین علمی دفاع کنیم و فلسفه و متافیزیک را با علم و فیزیک آشتی دهیم باید رویکرد خویش را نسبت به جهان تغییر داده و به طور

کلی نحوه‌ی نگرش خویش را دچار تحولی انقلابی کنیم؛ یعنی این رویکرد جدید را بپذیریم که در عوض مطابقت ذهن با اعیان، این اعیان و جهان بیرون از ما است که از ذهن ما تبعیت می‌کند. کانت در اینجا اشاره می‌کند که با به‌کارگیری این رویکرد جدید، واقعیت تجربی همان‌طور که هست باقی می‌ماند، اما تحولی که ایجاد می‌شود این است که ما می‌توانیم ضرورت قوانین طبیعی را تبیین کرده و بر چالش‌های پیش رو در فلسفه و علم چیره شویم همان‌طوری که کوپرنیک با جایگزینی حرکت زمین به جای خورشید واقعیت حرکت ظاهری خورشید از شرق به غرب را تغییر نداد بلکه تنها مدل نظری ساده‌تری را ارائه و پدیده‌های بیشتری را تبیین کرد. مسأله‌ی اساسی این است که کانت همین تبیین ضرورت قوانین علمی توسط نظریه‌ی ذهنی جدید را دلیل صحت این نظریه می‌داند و ظاهراً به نظر او قدرت تبیین‌کنندگی بیشتر هر نظریه‌ای می‌تواند دلیلی بر صحت آن نظریه باشد.

در عصری که کانت در آن می‌زیست یعنی عصری که دوره‌ی اعتلای کامل فیزیک نیوتنی بود، بدون شک می‌توان پی برد که چرا کانت فلسفه‌ی خود را به پای اثبات حقانیت فیزیک نیوتن ریخت و به تمامیت فیزیک او ایمان داشت؛ اما امروز که چندین قرن از عصر کانت می‌گذرد با نگاهی به پیشرفت‌های چشمگیر علمی و سقوط نسبتاً ناگهانی فیزیک نیوتنی از اریکه‌ی علم و همچنین با مطالعه‌ی دقیق‌تر تاریخ علم، مسأله‌ی حقیقت و جایگاه آن در تئوری‌های علمی به مسأله‌ی پیچیده‌تری تبدیل شده است.

مسأله‌ی اساسی این است که آیا می‌توان گفت تمام نظریه‌ها و مدل‌های که در تاریخ فلسفه و علم وضع شده‌اند و ادعای حقیقی بودن داشته و دارند همانند انقلاب کوپرنیک تنها الگوهایی ذهنی‌اند که به قصد تبیین بهتر و بیشتر داده‌هایی خاص یا دفاع از جهان‌بینی و ایدئولوژی ویژه‌ای مطرح شده‌اند؟

در حقیقت کانت از یک سو با نشان دادن سوژه به جای ابژه، ذهنی بودن جهان به جای عینی بودن ذهن و به طور کلی اتخاذ رویکرد انقلابی در به‌کارگیری توانایی‌های ذهن به قصد تبیین بهتر و بیشتر، بر جهان‌اندیشه و فلسفه‌ی پس از خود تأثیری شگرف نهاد و از سوی دیگر این پرسش اساسی را به وجود آورد که نکند کار علم و فلسفه، تنها همین نظریه‌پردازی‌ها و الگوسازی‌های ذهنی‌ای است که هیچ ارتباطی با حقیقت نداشته

یا دست کم از حقیقت کم بهره‌اند یا این که چون اساساً ذهنی، متغیر و برساخته‌های ذهن بشری‌اند، نمی‌توان از حقیقتشان سخن معناداری گفت؟

امروز که می‌دانیم نیروی جاذبه‌ی گرانشی و مکان و زمان به عنوان موجودیتی مستقل از ذهن دیگر معتبر نیست، آیا نمی‌توان گفت که انتقادات بارکلی مبنی بر مشاهده‌ای نبودن و در نتیجه بی‌معنایی هویات نظری که در تئوری نیوتن مفروض شده بود، انتقادی محکم و استوار بر پیکر فیزیک نیوتنی و هرگونه مدل و الگویی همانند آن است؟ آیا با در نظر گرفتن تجربیات ارزنده‌ای که از تاریخ علم آموختیم هنوز مجازیم که از درستی و حقانیت مطلق یا حتی نسبی تئوری‌های موفق دفاع کنیم یا از صحت تئوری‌ها در معنای مطابقت با جهان واقع سخن بگوییم؟ آیا اساساً می‌توانیم از توفیق یک تئوری مانند تئوری نیوتن یا اینشتین در امر تبیین و پیش‌بینی، صحت آن را نتیجه بگیریم؟ آیا اگر تئوری نیوتن را به عنوان یک مرتبه‌ی حدی از تئوری نسبتاً صادق اینشتین و در نتیجه تقریباً صادق بدانیم (ولی با صدق کمتر)، مجاز نخواهیم بود که بپرسیم در نهایت هندسه‌ی فضا اقلیدسی است یا ناقلیدسی؟ آیا هیچ دلیل عقلانی موجهی برای باور به وجود جهانی مستقل از ذهن که جزء مفروضات ابتدایی و اساسی هر نوع پژوهش علمی است داریم؟

این پرسش‌ها و مسائلی از این دست چالش‌هایی است که پیش روی مدافعان رویکرد رئالیستی در علم قرار دارد. رئالیست‌های علمی به کوتاه سخن افرادی هستند که موفقیت تئوری‌های علمی را دلیلی بر وجود مستقل از ذهن هویات نظری مفروض در آن تئوری‌ها و به طور کلی صحت یا نزدیکی به حقیقت آنها می‌دانند و همچنین به فرایند پیشرفت علم از حیث معرفتی باور داشته و در اکثریت موارد از نظریه‌ی مطابقت دفاع می‌کنند؛ اما آنتی‌رئالیست‌ها این ادعاها را نپذیرفته و موفقیت تئوری‌ها را دلیل صدق آنها نمی‌دانند یا دست کم در این مورد نگرشی شکاکانه دارند.

درست است که موضوع رئالیسم علمی و مناظرات پیرامون آن تنها در دهه‌های اخیر رواج پیدا کرده است به طوری که تمام فلاسفه‌ی علمی که در این زمینه کار کرده‌اند فلاسفه‌ی علم معاصرند، اما می‌توان ریشه‌های

این مناظره را در عصر اندیشمندانی چون کانت، نیوتن، بارکلی و حتی پیش از آن در عصر یونان باستان جستجو کرد.

همان‌طور که از عنوان این رساله بر می‌آید هدف از تحریر آن، پرداختن به همین موضوع با تأکید بر اندیشه‌های کارل پوپر، فیلسوف علم قرن بیستم است. گفتنی است پوپر از جمله فیلسوفانی نیست که به طور خاص به این موضوع پرداخته‌اند یا از زمره‌ی فلاسفه‌ی علمی که نامشان به این موضوع گره خورده باشد، اما به دلیل مواضع منحصر به فردی که در علم دارد و پیوندهای خاصی که به خاطر بررسی‌های دقیق تاریخی فلسفی به ویژه بررسی رویکردهای بارکلیایی و پوزیتیویستی، با این موضوع برقرار کرده و به طور خاص به جهت وضع اصطلاح رئالیسم متافیزیکی و ارتباط آن با علم، دارای اهمیت است.

دفاع از موضع لیبرالیستی، دوری جستن از نسبی‌گرایی و همچنین مبنای‌گرایی، دفاع از عقلانیت انتقادی و باور اخلاقی به رویکرد رئالیستی در علم، روح اندیشه‌ی علمی پوپر است.

ظاهراً مناظرات بین موافقان و مخالفان رئالیسم علمی به هیچ توافق پایداری که بتوان از آن به عنوان یک نتیجه‌ی ثمربخش سخن گفت نینجامیده است. شاید تنها نتیجه‌ی مهم، تعدیل مواضع رادیکالی هر یک از گروه‌ها به‌ویژه رئالیست‌ها و نزدیک‌تر شدن آنها به یکدیگر باشد.

دیدگاه پوپر در این میان دیدگاهی است اساساً متفاوت و تا حدی بینابینی که از یک سو برخلاف رئالیست‌ها بر حقانیت بی چون و چرای علم و توجیه صدق تئوری‌ها پافشاری نمی‌کند و دچار ساده‌انگاری و جزم‌اندیشی رئالیستی نمی‌شود و از سوی دیگر سعی در دور شدن از مواضع نسبی‌گرایانه، پراگماتیستی و ابزارگرایانه‌ی آنتی‌رئالیستی دارد.

همان‌طور که می‌دانیم علم نیز همانند فلسفه اما شاید با اندکی تفاوت در روش، تلاشی است برای نیل به حقیقت؛ و حقیقت، مستقل از ذهن، ثابت (نه در معنای ثبات خود اشیا بلکه از حیث چگونگی رفتار اشیا) و واحد است. (دست کم ما می‌خواهیم این‌گونه باشد) هرچند درک بشر از حقیقت، وابسته به ذهن، متغیر و متکثر است. اکنون که بیش از دو هزار و پانصد سال از تاریخ مدون علم و فلسفه می‌گذرد به‌جا است که از

خود بپرسیم تا چه حد در دستیابی به این حقیقت موفق بوده‌ایم. آیا این حقیقت، حقیقتی است افلاطونی و قابل تحویل به هندسه و در جهانی لامکانی قرار دارد، یا حقیقتی است ارسطویی و در ذات خود اشیا؟ آیا دکارت پدر فلسفه‌ی مدرن که مدعی وضوح و تمایز حقیقت بود، به آن دست یافته است و آیا کانت که این حقیقت فی‌نفسه را متعلق به آن‌سوی جهان پدیدارها می‌دانست، آن را بیش از پیش تاریک و مبهم توصیف نکرده است؟ آیا اساساً می‌توان از حقیقتی فراسوی پدیدارها سخن گفت، یا اینکه این فراسویی چیزی جز بر ساخته‌های اذهان انسانی نیست؟ آیا این همه تلاش‌های گسترده و موشکافانه‌ی پوزیتیویست‌های منطقی در پیگیری معانی کلمات کمکی به روشن‌تر شدن حقیقت کرده است؟

آیا نمی‌توان همراه و همگام با هایدگر گفت که حقیقت و معنای وجود برای ما در قیاس با یونانیان قدیم دسترس‌ناپذیرتر شده است؟ آیا هنوز هم می‌توانیم از حقیقت مستقل از ذهن و نظریه‌ی مطابقت سخن بگوییم یا اینکه باید به نظریه‌های پراگماتیستی و نسبی‌گرایانه متوسل شویم؟

در این آشفته بازار اندیشه، پوپر مصرانه به این حقیقت رئالیستی ایمان داشته و آن را به عنوان یک هدف متعالی در جهان‌شناسی خویش در نظر می‌گیرد. او امکان رسیدن به این هدف را محال اما نزدیک‌تر شدن به آن را ممکن دانسته و تنها روش این نزدیکی را روش دیالکتیک سقراطی می‌داند.

در نخستین فصل این رساله، نظریات پوپر به ویژه در مواردی که ارتباط نزدیکی با موضوع رئالیسم و آنتی-رئالیسم علمی دارد بررسی می‌شود. فصل‌های دوم و سوم، به تشریح این موضوع و مناظرات پیرامون آن و فصل چهارم به دلایل و ریشه‌های تاریخی پیدایش این بحث می‌پردازد. پایان‌بخش رساله نیز، بررسی مفهوم حقیقت در ارتباط با مباحث مطرح شده خواهد بود.

فصل اول:

فلسفه‌ی کارل پوپر

کارل پوپر فیلسوف اتریشی‌الاصلی که در سال ۱۹۰۲ به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۴ دیده از جهان فرو بست بی‌شک یکی از تأثیرگذارترین متفکران قرن بیستم به شمار می‌آید. گستردگی فعالیت‌های پژوهشی او در حوزه‌های گوناگون از معرفت‌شناسی علوم گرفته تا فلسفه‌ی سیاسی، فیزیولوژی، جامعه‌شناسی و همچنین روش روشنفکرانه و انتقادی او در حل مسائل همراه با عمر پژوهشی نسبتاً طولانی که البته سود زیادی نصیب تاریخ فلسفه‌ی علم کرده است، از دلایل تأثیرگذاری زیاد او است. عناوین باشکوهی چون همنشین

افتخاری ملکه انگلستان، لقب سیر و همچنین تألیفات پرشمار وی از جنبه کمی و کیفی گویای هوش سرشار و انگیزه‌ی والای او برای دست یابی به حقیقت و جستجوی معرفت علمی است که همین مسأله آغار تحقیق و بررسی و نحوه‌ی ورود به سیستم فلسفی او را سخت می کند .

خوشبختانه با وجود تنوع و رنگارنگی زیاد در مباحث انتخابی مورد علاقه‌ی پوپر و همچنین وجود برخی تحولات فکری در سیر اندیشه‌ی او، به نظر می‌رسد که سیستم فکری وی در عین پویایی دارای انسجام قابل ملاحظه‌ای است. دفاع سرسختانه از رویکرد انتقادی در علم و عقلانیت روشن‌فکرانه‌ی کانتی که جوهر اندیشه‌ی مدرن است، نگاه لیبرالیستی و توجه به مسأله‌ی آزادی به عنوان هسته‌ی مرکزی فعالیت‌های فکری، تلاش پیگیرانه برای دستیابی به حقیقت عینی در معنای تمام‌عیار مطابقت^۱ با واقع، اعتقاد راسخ به نگرش رئالیستی در علم و نقد شدید مبنای‌گرایی^۲ و در عین حال دوری از نسبی‌گرایی^۳، از ویژگی‌های اصلی فلسفه‌ی او است.

پوپر برخلاف پوزیتیویست‌های منطقی که منکر اصالت فلسفه‌اند و هر گونه فلسفه‌پردازی را ناشی از مسائل زبانی و معنایی می‌دانند، معتقد به اصالت کامل و تمام‌عیار فلسفه است. مهم‌ترین و اصیل‌ترین مسأله‌ی فلسفه را مسأله‌ی جهان‌شناسی می‌داند و معتقد است که فلسفه به مانند علم در پیشبرد این هدف متعالی سهم بسزایی دارد. (پوپر، ۱۳۸۴، الف، ۲۵) در واقع این جهان‌شناسی که همان شناخت جهانی است که انسان و معرفت انسانی هم جزئی از آن است، یک چارچوب متافیزیکی است که پوپر با شروع سال ۱۹۵۰ سعی می‌کند تأملات معرفت‌شناختی و سیاسی خود را درون آن بگنجاند. نگرش‌های پوپر درباره‌ی رئالیسم، اصل عدم مرجعیت^۴، جهان سوم و مسأله‌ی نفس که مرحله‌ی جدیدی در تفکرات پوپری را تشکیل می‌دهد مبتنی بر همین جهان‌شناسی (چارچوب متافیزیکی) است که مسائل مربوط به معرفت‌شناسی و سیاست نسبت به آن در مرتبه‌ی دوم قرار می‌گیرد. (Gattei, 2009,52)

1- Correspondence
2- Foundationalism
3- Relativism
1- Indeterminism

۱. ۱. عقلانیت انتقادی^۵:

عقلانیت انتقادی اولین و شاید مهم‌ترین مفهومی است که درک صحیح آن برای ورود به نظام فلسفی پوپر ضروری است. به نظر می‌رسد این مفهوم پیش‌زمینه‌ی فکری و پایه و اساس تمام اندیشه‌های پوپری است؛ به بیان دیگر عقلانیت انتقادی نه تنها سرچشمه‌ی تمام یا دست‌کم اکثر رهیافت‌های پوپری در نظریه‌ی معرفت است بلکه می‌توان آن را اصل منسجم‌کننده و شالوده‌ی اصلی ساختار فکری او دانست. این مفهوم با مفهوم آزادی، حقیقت، ابطال‌گرایی، مبنای‌گرایی، نسبی‌گرایی و به ویژه رئالیسم علمی که موضوع اصلی این نوشتار است به صورت کاملاً مشهودی در ارتباط است.

این جمله‌ی پوپر که می‌گوید «عقلانیت نیاز به هیچ بنیادی ندارد بلکه تنها به گفتگوهای انتقادی نیازمند است» نشان‌دهنده‌ی روش معقول و مورد پذیرش پوپر در تحقیقات و پژوهش‌های علمی است که از یک سو پایان بنیادگرایی و رویکردهای پوزیتیویستی و ویگنشتاینی است و از سوی دیگر چون وجود حقیقت را به عنوان یک ایده‌ی سامان‌دهنده در گفتگوهای انتقادی مفروض می‌گیرد می‌توان آن را در مقابل نگاه نسبی‌گرایانه‌ی کوهنی در فلسفه‌ی علم تلقی کرد. (Gattei, 2009,3)

در واقع مفهوم عقلانیت انتقادی و اتخاذ آن در مباحث فلسفی توسط پوپر همان مؤلفه‌ی ارزشمندی است که به او اجازه می‌دهد از یک طرف برخلاف پیروان توماس کوهن و نسبی‌گرایان، بتواند از رویکرد رئالیستی در علم دفاع کرده، علم را فرایندی عقلانی بداند و از طرف دیگر دچار مبنای‌گرایی پوزیتیویستی که آنان را به ناچار به سمت رویکردهای آنتی‌رئالیستی در علم می‌کشاند نشود. همچنین تلفیق این دو مفهوم یعنی عقلانیت و انتقاد با مفهوم آزادی، هسته‌ی مرکزی نظریه‌های پوپر در فلسفه‌ی سیاسی است که همان بنیان‌های جامعه‌ی باز پوپر است. (Gattei,2009,4)

2-Critical rationalism

3-Falsificationism

حال برای اینکه نگاهی دقیق‌تر به این مفهوم بنیادی در فلسفه پوپر بیندازیم باید ببینیم که مفهوم عقلانیت انتقادی در نظر پوپر به چه معنا است و وجوه تمایز اساسی بین این نوع عقلانیت با عقلانیت سنتی چیست.

پوپر عقلانیت انتقادی را بن‌مایه‌ی دیدگاه اخلاقی خویش و یک شیوه‌ی تفکر و حتی یک شیوه‌ی زیست می‌داند. رویکردی که برای اولین بار در کتاب *جامعه‌ی باز و دشمنانش* بدین صورت در دو خط گنجانده است:

«من ممکن است بر خطا باشم و شما بر صواب اما با کوشش، ممکن است هر دوی ما به حقیقت نزدیک‌تر شویم.»

رویکردی که آن را نوعی استعداد برای شنیدن استدلال‌های نقادانه، جستجو برای یافتن اشتباهات خود و درس گرفتن از آنها به شمار می‌آورد (پوپر، ۱۳۸۴، ب، ۳۱)

پوپر عقل و مسلک عقلانی را بر خلاف نگرش سنتی آن که در مقابل مسلک تجربی و به معنای ترجیح عقل و اندیشه بر تجربه و آزمایش به کار می‌رود، ترکیبی از دو مشرب عقلی و تجربی می‌داند. به نظر پوپر رویکرد عقلانی، رویکرد کسی است که می‌خواهد مسائل را با توسل به عقل یعنی روشن‌اندیشی و دارا بودن استعدادی برای شنیدن استدلال‌های انتقادی و تجربه‌آموزی به معنای درس گرفتن از اشتباهات حل کند. این موضع عقلانی بسیار شبیه فعالیت‌های علمی است به این معنا که فرایندی اجتماعی است و مانند زبان و تئوری‌های علمی، محصول زندگی جمعی و گفتگوی نقادانه، منصفانه و آزاد بین انسان‌ها است که پوپر آن را موضع عقلی فروتنانه‌ی سقراطی می‌نامد و در مقابل این موضع، موضع عقلانیت افلاطونی قرار دارد که قوه‌ای است که در بین آدمیان به نسبت‌های متفاوت تقسیم شده و طبیعتاً میل به نزدیک شدن به ادعای مرجعیت تام دارد. (پوپر، ۱۳۸۰، ۱۰۶۴-۱۰۶۰)

پوپر گذشته از رویکرد افلاطونی عقلانیت که آن را مسلک عقلی دروغین یا شبه‌عقلانی می‌داند، از سه دیدگاه، به تعریف مواضع عقلانی می‌پردازد:

۱. مسلک غیرعقلی ۲. مسلک عقلی فراگیر یا غیرانتقادی ۳. مسلک عقلی انتقادی

مسلک غیرعقلی: نگرش کسانی است که هرچند منکر کاربرد عقل و روش‌های استدلال توسط بشر نیستند اما طبیعت انسانی را عمدتاً یک طبیعت غیراستدلالی در نظر می‌گیرند.

مسلک عقلی فراگیر: رویکردی است که حاضر به پذیرفتن هیچ چیزی نیست مگر آنگاه که با استناد به تجربه یا استدلال قابل دفاع و توجیه باشد. این رویکرد به نظر پوپر رویکردی است که همانند پارادوکس دروغگو به کذب خود حکم می‌کند چرا که نمی‌توان خود این اصل را با استدلال یا تجربه ثابت کرد و تنها واکنش رویکرد غیرعقلانی را تشدید می‌کند. به بیان دیگر از آنجایی که هر استدلالی با یک سری از فرضیه‌ها آغاز می‌شود اگر خواستار آن باشیم که خود این فرضیه‌های بنیادین نیز مسبوق به استدلال باشد امر محالی را خواستاریم که پافشاری در این امر موجب اتخاذ رویکرد غیرعقلانی برای برون‌رفت از این مسأله خواهد شد.

مسلک عقلی انتقادی: این نگرش، نگرشی است که بین دو مسلک مذکور قرار دارد و به محدودیت‌های روش‌های استدلالی و توانایی‌های عقل در عرصه شناخت واقف است و بکارگیری رویکردهای عقلانی را امری اخلاقی و نه عقلی و تجربی دانسته و اساساً هر نوع توافق معقولی را محصول گفتگوی انتقادی و بهره‌گیری از نظرات دیگری و به طور کلی امری بین‌الذهانی^۷ می‌داند. (پوپر، ۱۳۸۰، ۱۰۶۸-۱۰۸۰)

عقلانیت سنتی یا فراگیر دارای سه ویژگی اساسی است:

۱. استدلال را فراتر از تجربه می‌داند.

۲. معتقد است که عقل می‌تواند ادعاها، باورها و تئوری‌ها را توجیه کند.

۳. معتقد است که با توسل به عقل می‌توان به شناخت جزمی، قطعی و بنیادی دست یافت.

عقلانیت سنتی یا کلاسیک، مبنایگرا و توجیه‌باور^۱ است بدین معنا که معرفت را باور صادق و قابل توجیه توسط شهود یا دلایل کافی تعریف می‌کند در حالی که عقلانیت انتقادی ادعای هرگونه شناخت یقینی و موجه توسط عقل، تجربه یا هر مرجع دیگری را انکار کرده، عقلانیت را تنها یک خواست اخلاقی برای نزدیک‌تر شدن به حقیقت از طریق حذف خطاها با استفاده از تجربه و استدلال می‌داند؛ به بیان دیگر روشی که در آن می‌توان نشان داد چه چیز غلط است اما هرگز نمی‌توان بیان کرد که چه چیز صحیح است. (Irzik, 2008,58)

جان کلام اینکه پوپر مشرب عقل را با مشرب نقد یکسان دانسته و می‌توان گفت که عقل به نظر پوپر همان معنای نقد را دارا است

۱.۱.۱. رابطه عقلانیت انتقادی با مبنایگرایی و نسبی‌گرایی:

«آزادی هسته‌ی اصلی فلسفه‌ی پوپر است و او همواره سعی در ساختن جهان‌بینی خود براساس ایده‌ی آزادی دارد.» (Gattie, 2009,52) اعتقاد به جامعه‌ی باز در فلسفه‌ی سیاسی، مخالفت با اصل موجبیت و اعتقاد داشتن به ارتباط بین سه جهان (سه جهان پوپری) همه گواه این مسأله‌اند که مقوله‌ی آزادی برای پوپر به شدت دارای اهمیت است؛ از این رو تضادی که پوپر با مبنایگرایی دارد تضادی ریشه‌ای است. این تضاد با هر گونه مبنایگرایی چه از نوع تجربی به این معنا که مشاهده و تجربه‌ی حسی را بنیاد علم دانسته و چه عقل‌باوری دکارتی که بنیاد شناخت را مبتنی بر مفاهیم و گزاره‌های پیشینی عقل می‌داند و چه هر گونه فلسفه‌ی کل‌گرایانه‌ای که مثلاً عقل فراگیر یا روح مطلق را فراتر از عقل فردی قرار دهد سر ناسازگاری دارد.

از جمله مکاتب جزم‌اندیش و مبنایگرایی که در نیمه‌ی اول قرن بیستم کاملاً فراگیر شده بود مکتب پوزیتیویسم منطقی بود. این مکتب خود را وارث بر حق تجربه‌باوری انگلیسی می‌دانست و از این رو جزم‌اندیشی آن از نوع تأکید بر تجربه‌ی حسی و مشاهده‌ی عاری از نظریه بود و اساس انتقاداتی که پوپر بر